

فرق قصه و افسانه با تاریخ

افسانه و قصه ادبیات ابتدائی بشر است و در افسانه و قصه زمان و مکان درست رعایت نمی شود و ممکنست شخصیت ها وجود خارجی نداشته باشند اما در تاریخ باید زمان و مکان و اشخاص مشخص باشد و اگر زمان و مکان درست نباشد اما اشخاص وجود خارجی داشته باشند آن وقت افسانه های تاریخی خواهد بود.

تاریخ امروزی ما نیز پیشتر با افسانه ها و سرگذشت ملتها و کارهای قهرمانی جنگجویان که برخی از آنها ساختگی است آمیخته شده است.

برخی از گذشتگان عقیده داشتند که تاریخ خارج از حیطه

مبانی

تنظیم و تدوین

تاریخ

اراده و اختیار آدمی است و خواهی نخواهی سیر خود را در پیش دارد و برخی دیگر مثال زده‌اند که تاریخ مانند یک ماشین خودکار و خودرو است که حتی بی‌راننده و قهرمان به پیش می‌رود. ژان پل سارتر برخلاف این نظر می‌گوید: «تاریخ یک ماشین خودکار و بی‌راننده نیست و بتنهائی استقلالی ندارد و بلکه هر چه ما بخواهیم تاریخ همان خواهد شد.»

اساس این دو نظر متکی بر همان فلسفه جبر و اختیار است که برخی عقیده دارند تاریخ زاده اراده ماست و برخی دیگر می‌گویند جبر تاریخ اجتناب ناپذیر است.

اینکه گروهی عقیده دارند تاریخ مانند سرنوشت مقدر است بعقیده من این عقیده ناشی از معتقدات خرافی گذشته است که اساس و مبنای علمی ندارد

پس تاریخ چیست ؟

اگر بخواهیم بگوئیم تاریخ چیست با آنچه در گذشته درباره تاریخ گفته و نوشته‌اند فرق میکند و بسیاری از تاریخهای بظاهر معتبر را باید بآب افکند.

منظور از تاریخ در گذشته بیشتر زندگانی شاهان و جنگاوران بود و برخی ملت‌های ضعیف برای جبران این نقیصه کوشیده‌اند برای خود مردان نیرومند و پر قدرت تاریخی بسازند و یکی از گرفتاریهای امروز جهان آن است که این قهرمانان ساختگی را شناخته و از متون تاریخ جهان کنار بگذارند. در گذشته وجود تاریخ و شناختن آن و داشتن مردان جنگجو و دلاور وسیله‌ای برای تفاخر و مباهات اقوام و ملل بوده است ازینرو آنها که نداشته و نمیدانسته‌اند، بوسائل گوناگون برای خود نسبت‌نامه‌ها و قهرمانان داستانی و مردان دلاور و جنگجو ساخته‌اند چنانکه فیلیپ سن لوئی پادشاه فرانسه گفته: «کشوری که تاریخ ندارد آن کشور بمنزله مرده است.» مفهوم این عقیده در میان ملل و اقوام گوناگون از دیرباز وجود داشته و آنها که تاریخ و قهرمان نداشته‌اند کوشیده‌اند برای خود قهرمانان تاریخی بسازند و ازینرو موجبات آشفته‌گی تاریخ جهان را فراهم ساخته‌اند.

وجود افسانه‌های قهرمانی و جنگاوران برای ملت‌ها در گذشته باندازه‌ای مهم بوده که آنها که داشته‌اند بدان فخرها کرده و رجزها گفته‌اند و آنها که نداشته‌اند احساس ضعف و حقارت کرده و ناگزیر گشته‌اند برای خود بسازند. روی همین اثر مهم است که **اسکوت گنت** گفته است: «مردگان برزندگان حکومت میکنند» و بسیاری از پادشاهان بزرگ و جنگاوران پس از مرگ نیز برافکار و دل‌های مردم حکومت داشته‌اند. **ولتر** میگوید: «تاریخ کتاب شاهان است». اما **دیدرو** میگوید: «تاریخ پادشاهان اساطیرشناسی ملل است» و برای همین منظور در گذشته، زندگانی شاهان ایران را بطور منظم در روز نامه‌ها و خداینامه‌ها و شاهنامه‌ها ضبط می‌کرده‌اند.

آنا تول فرانس میگوید: «تاریخ عبارتست از بیان و توصیف کتبی حوادث و اتفاقات گذشته». البته مقصود من این نیست که این طرز تاریخ نویسی را بیاموزم بلکه منظور آنستکه تاریخ شناخته شود و شرایط و مفهوم یک تاریخ و خوب دانسته گردد.

چنانکه باز **آنا تول فرانس** میگوید: «اگر می‌بینید تاریخ نویس تنها بمدارک و اسناد موثق اعتماد دارد نه از آنستکه بخواهد بتاریخ جنبه علمی دهد بلکه تاریخ نوعی صنعت است و رجوع و اعتماد بمدارک موثق از آنجهت است که پیروزی در نوشتن یک واقعه تاریخی آن وقت پیدا میشود که بتخیلات و تصورات نسبت داده شود و اگر این تخیلات با مدارک درست و متقن همراه باشد نکته سنجان زبان بانتقاد نویسنده نمی‌کشایند».

علامه محمد بن آملی صاحب نقایس الفنون فی عمرایس العیون در تعریف علم سیر و تاریخ چنین می‌گوید: «علم تاریخ و سیر دو علمندیکی مخصوص به کمیت اعمار و مده دولت و انبیاء و ملوک و ارباب ملک و ملت دوم مخصوص بکیفیت احوال و طریقت‌هریک، اما بنابر آنکه بحسب شهرت مجموع را تاریخ خوانند و همه را در یک سلك کشند و مقصود از این دو علم پند و اعتبار است نه استحضار قصد و اخبار تا اولوالابصار بدانند که این حشمت و مال و نعمت و اقبال از بزرگان بسیار و سروران بیشمار یادگار است.»

بیشتر مورخان اسلامی تاریخ ملوک را با تاریخ انبیاء یکی نوشته‌اند و این مطلب میرساند که دین شناسی از تاریخ جدا نبوده و ملل و نحل را به یکجا بحث کرده‌اند. اما امروز تاریخ مفهوم و سیعتری یافته و گذشته از زندگانی ملتها و مذاهب و سرگذشت پیغمبران و فرمانروایان و جنگجویان، سیر تحول زبان و خط و دین و دانش و هنر بشری نیز شایان توجه است و بگفته صاحب نفایس الفنون تاریخ تنها برای پند و اعتبار و آگاهی از سیر ملوک و انبیاء نیست بلکه برای شناسائی سیر دانش و دانائی و بینش بشری نیز هست.

آیا منظور از اینهمه تاریخ که نوشته شده چیست ؟

تاریخ، امروز بیشتر جنبه افسانه‌ای و قهرمانی و رجز گوئی پیدا کرده است چنانکه سرگذشت داریوش و دارا و اسکندر و شاپور و چنگیز و تیمور از نظر هر ملت یکسان نیست.

برخی تاریخ گذشته را برای پرورش روح پهلوانی و جنگجویی یا اقناع حسن کینه توزی و انتقامجویی نوشته و پرداخته‌اند و گاهی ملتی برای خود قهرمانی مانند رستم و اسکندر ساخته و درست کرده است اینستکه باید گفت تا هدف تاریخ روشن و آشکار نباشد درستی و مفهوم آن پدیدار نمیشود.

شاید علم تاریخ واقعی هنوز پدید نیامده باشد زیرا وقتی بتاریخ میتوان علم گفت که مطلق باشد نه نسبی یا بگفته دیگر در همه جای دنیا و هر کجا نسبت بآن یکسان بیاندیشند و در باره وقایع گذشته همه کس یکسان داوری کند. زیرا در علم انتفاع اشخاص و ملتها ملحوظ نیست بلکه در تاریخ امروزی ملتها و دینها انتفاع مییابند و متأسفانه اغراض نژادی و ملی و دینی و سیاسی مانند پرده‌های تاریک و ضخیمی روی حقیقت حجاب افکنده است.

ابومرکز چنین گوید: «که بیشتر تواریخ فاسد است از جهت آنکه روزگار دراز آنرا دریافتست و چون از لغتی و نوشته‌ای بادیگر لغت تحول کرده‌اند

و تفاوت افتاده است و ناقلان سهو کرده اند چون جهودان را که باید یکدیگر
اختلافست ۱ .

ولتر میگوید: « برای آنکه بتوان تاریخ خوب نوشت باید در یک کشور
آزاد زندگی کرد.» منظور آنست که نویسنده تاریخ نباید از نظر دوستی و دشمنی
کشور خویش حتی با تاریخ حب و بغض داشته باشد.

آیا تاریخ هر ملتی را باید خود آن ملت بنویسد تا قابل اعتماد باشد؟

نه خیر، پس باید دشمنانش بنویسند؟

چه بهتر است که تاریخ را آنانکه بینا و آگاه و بی غرض هستند بنویسند چه
خودی و بیگانه. اما متأسفانه غالب تاریخ نویسان غرض داشته اند و یک منظور من
آشنائی با اغراض آنانست

از اینرو در تاریخ باید بینا بود و تحقیق نمود و تنها به نقل قول نباید
اکتفا کرد .

گنت دو گوپینو یک فرانسوی بی غرض بود که تاریخی برای جهان و
نابرابری نژاد های انسانی نوشت که حقایقی بزیان کشور او داشت و
هم میهنان وی از گوپینو خوششان نیامد و آثار او را در همان زمان تحریم کردند.
همچنین ولتر مطالبی علیه کلیسا و یهود و نکاتی در باره دین زرتشت
روی بی نظری نوشت که موجب طعن و لعن کلیسا شد .

برعکس بسیاری از کسان تاریخ نوشته اند که بظاهر بی طرف بوده و
غرض خود را پنهان کرده اند اما منظور آنان گنجاندن مقاصد و اغراض خاص
در تاریخ بوده است .

آیا اصلاً تاریخ برای بشر لازم است ؟

گرفتن تاریخ از ملتها مانند آنست که گذشته را از آدمی بگیرند و وضع
آدمی که گذشته را از او بگیرند از لحاظ روانی امروز سنجیده شده است و گرفتن
گذشته از ملتی، وضعی مشابه برای آن ملت خواهد داشت. اما گاهی این عقیده
در میان ملت‌هایی که تاریخ کهن ندارند دیده شده که تاریخ لازم نیست ؟

(۱) نقل از مجمل التواریخ و القمص باب اول اندر تاریخ و اختلاف که اندر آن زود

پس تاریخ راجه‌گسانی باید بنویسند .

باز میتوانیم از عقاید دیگران استفاده کنیم . ارنت همینگوی نویسنده معاصر امریکائی میگوید : «نویسنده واقعی آنستکه پیش از آنکه مردم را راخوب بشناسد خود يك آدم واقعی باشد» .

بنابراین نویسنده تاریخ باید آگاه و بیناوبی‌غرض باشد . تاریخ‌نگار باید مانند عکاسی باشد که از مناظر واقعی و طبیعی عکس بردارد نه از آنچه صحنه سازی شده است .

گوستا لوبون میگوید : «کسیکه ثمرات اخلاقی و روحی ملتی را نداند تاریخ آن ملت در نظرش يك مشت حوادث پریشان و وقایع بی ترتیب جلوه میکند» .

هنوز غالب تاریخ‌نویسان نمی‌دانند مبنای تاریخ چیست و چگونه باید تاریخ نوشت و مجازاتی برای کمره‌کنندگان تاریخ تا کنون در کار نبوده است . تاریخ‌های گذشته یافرمايشی و برای خوشایند کسان و فرمانروایان نوشته شده و یا روی غرضهای شخصی یا آنکه کسانی ندانسته آلت اجرای مقاصد خاصی در نوشتن تاریخ قرار گرفته‌اند .

برخی تاریخ را برای شخصیت‌های بزرگ نوشته‌اند و برخی دیگر کوشش کرده‌اند مردان تاریخی و توانا بسازند و گروهی از جماعات مرده و بی‌زبان هم گذشت نگرده‌اند . گذشته از تاریخ حتی امروز در نمایشنامه‌ها و سناریوهای تاریخی و دینی هم تحریف و تخریب رواداشته‌اند بنابراین تاریخ چون آئینه تمام‌نمای احوال و حوادث اعصار و قرون است که موجب آگاهی بگذشته و تنبیه برای آینده گردد .

باید گفت شاخ و برگ برای تاریخ لازم است چنانکه هیچ صحنه طبیعی یا ساختگی بی‌شاخ و برگ نمی‌تواند باشد اما این شاخ و برگ تا اندازه‌ای لازم است که قلب ماهیت نکند و اصل و ریشه را از میان نبرد چنانکه اگر دريك صحنه عکسبرداری بوته‌گلی باشد بسیار زیباست اما اگر این بوته گل

جلوی چهره کسی را که از او عکس گرفته‌اید بگیرد آن عکس فاقد ارزش خواهد شد.

این شاخ و برگ همان مطالبی است که گاهی برای تزئین در تاریخ نگاری بکار می‌رود و آنرا *Embellir d'une histoire* گفته‌اند و همانست که تاریخ را بکام ما شیرین میکند.

اما فرق است میان افسانه و شاخ و برگ و تزئینات با جعل و ساختن تاریخ. وانگهی اگر قرار باشد که تاریخ بسازیم چرا اینکار در انحصار عده‌ای خاص یا مذهب و ملت و مردم و شخصی تنها باشد و دیگران که صلاحیت بیشتر دارند چنان نکنند؟ حرف سر آنست که اینکار اصولاً زشت و نارواست.

نوشتن تاریخ برای يك ملتى از عهده یکى دونفر بیرون است. این کار را باید هیئت‌های صلاحیتدار با بی‌غرضی انجام دهند و زمان و وسائل و آگاهی بسیار می‌خواهد و بر جویندگانست که بدنهای حقایق بروند و به ما آخذ و مدارک معتبر دست یابند.

میشه می‌گوید: «برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافیست که یک نفر حقایق را کتمان کند.» وقتی همه کتمان کنند و قلب ماهیت نمایند آنگاه تاریخ چه خواهد شد؟

تو تر می‌گوید: «دروغ مانند برف است هر چه آنرا بگردانند بزرگتر میشود.»

بنابراین نداشتن و ندانستن تاریخ آنقدر مهم نیست که ساختن و پرداختن تاریخ غلط و همراه کننده.

این نکته تنها در باره تاریخ ایران نیست بلکه درباره تاریخ جهان نیز صادق است زیرا تاریخ ایران با تاریخ جهان بستگی دارد و تاریخ و تمدن گذشته جهان بویژه با تاریخ و تمدن ایران و هندوچین ارتباط دارد، چنانکه تاریخ و تمدن جدید با تاریخ و تمدن اروپا و امریکا مرتبط است. پس بهتر است اول تاریخ را بشناسیم.

اما باید دانست هرگز در گذشته مردم تاریخ را بعنوان يك علم ثابت و جامع

نمیدانستند. بلکه بسیاری از نویسندگان و ملت‌ها آنرا تنها پدیده قصه و سرگذشت و افسانه دیده‌اند و برای سرگرمی و اشغال خاطر آنرا ضبط و نقل کرده‌اند. حال اگر در برخی از کتابهای کهن و اصیل عصری با عصر دیگر اشتباه شده یا تاریخ حکومت سلسله‌ای بنام شخصی بطور اغراق آمیز ضبط شده یا وقایع تاریخی منظم و مسلسل ضبط نگشته یا اشخاص دوره‌ای در دوره دیگر آمده و سلسله‌ای با سلسله دیگر اشتباه شده و پس و پیش گشته پس نباید موجر شکفتی گردد و یکباره روی اینگونه اسناد تاریخی خط بطلان کشیده و آنها را یکباره افسانه و داستان محض دانست.

شاید توجه پیدا شود که شاهنامه فردوسی نیز چنین است.

مقصود آنستکه در تاریخ نگاری توجه باین مطلب لازمست و نمی توان گفت اگر در یک اثر اصیل و کهنسال چنین آشفتگی باشد دلیل نادرستی مندرجات آن میتواند باشد، چنین اثری را نمیتوان بکلی طرد کرد و کنار گذاشت. بنابراین باید گفت افسانه در تاریخ نگاری خود نقشی دارد و یکی از مآخذ تاریخی گذشته تا اندازه‌ای افسانه و روایات است. اما این مسأله دشوار است که مفرضان آنها را که تاریخ نوشته‌اند، روی چند اشتباه از اینگونه، میکوبند افسانه است اما خود که افسانه نوشته‌اند اصرار دارند که بگویند تاریخ است. درباره تاریخ نگاری آناتول فرانس میگوید: «باید دید چگونه تاریخ-نگار در میان هزاران واقعه برخی را برمیکزیند و برخی را فرو میکذارد.» و جای دیگر مینویسد. «تاریخ نگاری چون نقاشی ماند که نگارنده همه جا سلیقه شخصی و ذوق هنری خویش را مقدم میدارد...»

مقصود من از نقل این عقاید و ذکر این سخنان آنستکه مفهوم تاریخ - نگاری در گذشته و حال در نظر روشن شود.

پس معلوم شد که در گذشته بیشتر تاریخ را از جنبه افسانه و قصه و سرگذشت نگاه میکردند و اگر تاریخی باین صورت نوشته شده باشد و اصیل باشد میتواند مورد استفاده باشد.

با آنچه درباره تاریخ نگاری گفته شد در گذشته می گفتند که سال‌ماری و جغرافی دو چشم تاریخ است و اگر این دو نباشد تاریخ با قصه و افسانه اختلافی نخواهد داشت.

این عقیده نویسندگان پیشین بود ولی بعقیده ما این دو کافی نیست بلکه دور کن دیگر باید بر آن افزوده شود یکی زبان‌شناسی و دیگری دین‌شناسی تا ارکان چهارگانه تاریخ کامل گردد.

اگر زمان و مکان تاریخی درست نباشد آن تاریخ قصه و افسانه است.

در تحلیل وقایع تاریخی، زمان و مکان دو عامل مهم بشمار میرود اما اگر در اثری این دور رعایت نشده باشد و از جهت زبان‌شناسی نیز آن اثر ساختگی نباشد از اینگونه نوشته‌های تاریخی هم گاهی میتوان استفاده کرد،

آیا فایده زبان‌شناسی در تاریخ چیست؟

فایده زبان‌شناسی در تحقیق تاریخ و اصالت اسناد بسیار است. زبان مانند یک میزان دقیق و درست برای سنجش مطالب تاریخی است چنانکه ما از روی واژه‌ها و جمله بندی کتب میتوانیم بزمان و اصالت و قدرت نوشته‌های تاریخی پی ببریم یا با شناسایی ریشه واژه‌ها و وجود اصطلاحات، تاریخ فرهنگ و علوم را در میان ملل بررسی کنیم.

چنانکه اگر مردمی واژه‌ای را نداشته باشند معلوم است که آن چیز یا علم را نداشته‌اند. بطور مثال یک ایرانی یا ترک و تازی نمیتواند بگوید تلگراف. تلفن و تلویزیون از اختراعات اوست برای آنکه حتی واژه آنرا نداشته است و اگر واژه نویسی برای آنها وضع کند باز از نظر قدمت و صحت مورد تردید واقع میشود. گاهی وجود یک واژه در زبانی از وجود آثار و خرابه‌های باستانی بیشتر به روشن شدن تاریخ دین و دانش و خط و هنر و فرهنگ کمک میکند و این مطلب در شناسائی تاریخ گذشته جهان اهمیت بسزا دار دواز ارکان مسلم تاریخ بشمار است،

پس فایده دین‌شناسی در تاریخ جهان چیست؟

دین‌شناسی نیز مانند زبان‌شناسی یکی از ارکان تاریخ است امروز بسیاری از مغرضان تاریخ کوشیده‌اند مجرای تاریخ را از مجرای تعصبات دینی ساخته و پرداخته سازند و این‌غرض بعد از زرتشت پدید آمد و کسانیکه می‌خواستند از بشارت‌های او استفاده کنند تاریخ را از لحاظ زمان‌شناسی دستخوش اغراض خود ساختند. مانی کسی بود که با تغییر در مبداء تاریخ و زمان از بشارت استفاده کرد و نویسندگان و کسانیکه خواسته‌اند مبنای آفرینش و خط و زبان و تمدن را روی احادیث دینی و پیشگوئی‌های مذهبی بگذارند از این گروهند در بسیاری از تاریخ‌های جدیده میشود که آخوند یا کشیش متعصبی کوشیده است اساس وقایع و حوادث تاریخی را بر حدیث یا نقل قول جبرئیل و امام و پیغمبری گذارد و حتی مبداء تاریخ پیدایش خط و زبان و ملل و اقوام را.

پس اگر غرض دینی نویسنده‌ای بر ما معلوم نباشد رد و قبول نوشته‌های او بر ما دشوار است و حقایق تاریخی را با احادیث و اخبار نباید تعریف کرد بلکه باید کوشید که از اینجهت دچار گمراهی نشویم.

از اینرو بی‌غرضی نویسنده از جهت تعصبات دینی و ملی نیز در صحت و اصالت تاریخ اثر بخش است و بطور کلی برای درستی تاریخ باید ارکان چهارگانه آن درست باشد، و چنانکه گفته شد تاریخ تنها شرح زندگانی جنگجویان و شاهان و فرمانروایان نیست بکله تاریخ زبان و خط و هنر و دین و دانش و هنر و فرهنگ هر قوم اساس تاریخ آن قوم است و در تاریخ نگاری توجه به تاریخ پیدایش خط و هنر و دین و فرهنگ و دانش مهمتر از حوادث و وقایعی است که جنگجویان پدید آورده‌اند. بنا بر این آگاهی از تاریخ فرهنگ و علم و دین گذشته و تاریخ معاصر مهمتر از آگاهی از تاریخ بابل و کلمده و آشور است و نباید تاریخ ملل چون مرده ریگ گذشتگان به نسلهای آینده منتقل شود بلکه تاریخ باید حاوی اطلاعاتی از نهضت‌های فکری و معنوی و دینی بشری باشد.

من بطور مشروح نظرات خود را در این زمینه در کتابی بنام «تاریخ‌شناسی» تشریح کرده‌ام و اینجا با این پیام کوتاه اکتفا میکنم.